

بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو

دکتر عاتکه رسمی* - دکتر سکینه رسمی**

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان - دانشیار زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تبریز

چکیده

داستان‌های حماسی بازتاب عواطف، احساسات و نحوه تفکر انسان‌ها در دوره‌ای از تاریخ هستند. اگرچه زبان متون حماسی و غنایی با هم تفاوت دارد، یکی از بن‌مایه‌های داستان‌های حماسی عشق است. در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو مضمون‌های حماسی و غنایی در کنار یکدیگر دیده می‌شوند و ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند. داستان‌های «زال و رودابه»، «تهمینه و رستم»، و «بیژن و منیژه» از جمله بهترین داستان‌های غنایی فارسی به شمار می‌روند. در داستان حماسی کوراوغلو نیز موضوع عشق که اغلب از سوی زنان ابراز می‌شود، در بیشتر مجلس‌ها در میان داستان یا در پایان آن، دیده می‌شود. این مقاله با آگاهی به این نکته که روح حاکم بر شاهنامه و داستان کوراوغلو حماسه، تاریخ، ملیت، داد و معنویت است و داستان‌های حماسی چون برگرفته از زندگی هستند، خالی از عشق نتوانند بود، به بررسی تطبیقی خاستگاه عشق و ویژگی‌های آن، صفات معشوق، کیفیت ظهور عشق و پیامدهای آن در این دو اثر حماسی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، کوراوغلو، حماسه، عشق، زن.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۳/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۶/۲۰

*Email: rasmi1390@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**Email: rasmi1378@yahoo.com

مقدمه

در ادب فارسی، منظومه‌های حماسی و غنایی به دو نوع مستقل اطلاق می‌شوند. منظومه‌های حماسی داستان‌های توأم با اعمال پهلوانی و دلاوری و شجاعت هستند و منظومه‌های غنایی بیان‌کننده احساسات انسانی، از قبیل عشق، دوستی، رنج و هجران؛ اما گاه داستان‌های حماسی و غنایی با هم می‌آمیزند؛ زیرا گاهی حماسه‌ها به عشق منجر می‌شوند و گاهی عشق‌ها حماسه می‌آفرینند. این هم‌پیوندی عشق و حماسه در دو اثر شاهنامه و داستان کوراورغلو هم محسوس است. هرچند این دو اثر به لحاظ تیپ‌شناسی هنری و رفتارشناسی کاملاً یکسان نیستند، به سبب داشتن روح حماسی و اسطوره‌های بازتاب‌یافته در آنها و نیز حاکم بودن معنویت اخلاقی بر آنها، مشابهت‌هایی با هم دارند.

«اساطیر چیزی جز تجلی باورهای مردم روزگاران نخستین در شکل بسیط و ساده آن نمی‌تواند بود. محور پهلوانی‌ها، افراد وطن‌پرست و یا پهلوان اسطوره‌ای و یا یکی از قهرمانان دینی است. پهلوانان و شخصیت‌ها و همچنین حوادث حماسه‌ها، دارای موضوع تاریخی هستند که با افسانه‌ها و خرافات و خوارق عادات نخستین روزگاران که در آن مرزی میان واقعیت و خیال نبوده، درآمیخته است.» (غنیمی ۱۳۷۳: ۱۸۱-۱۸۲)

بن‌مایه اصلی هر دو اثر قدرت‌نمایی در پی دفع ستم و بی‌عدالتی و کسب معنویت اخلاقی است و آنچه اهمیت دارد، تنها غلبه یافتن نیکی بر بدی است و اگر جنگی درمی‌گیرد، باز برای صلح است. زرین‌کوب در باب شاهنامه می‌گوید: «شاهنامه مثل این است که یک نوع پیام فلسفی دارد، از نوع فلسفه سیاسی. این فلسفه همان است که من آرمان طبقات نجبا خوانده‌ام و همان است که صلح را غایت واقعی مفهوم حکومت می‌داند. پیشدادیان و کیانیان در این حماسه ایران، معرف ایده‌آل طبقه‌ای است که اگر جنگ می‌کند، هدف او تأمین صلح است و اگر به خشونت می‌گراید، غایت او ایجاد عدالت است و نه تجاوز.» (۱۳۸۱: ۱۱۸)

این حماسه ملی بازگوکننده فرهنگ و آداب ایرانیان در طی دو هزار سال و حاوی دلاوری‌های قهرمانان و پهلوانان اسطوره‌ای و مبارزه با جور و ستم و وصف نیکی‌ها و خوبی‌ها است. به قول اسلامی ندوشن، «شاهنامه کتاب نبرد بین خوبی و بدی است که از آیین مزدایی و اندیشه ایران پیش از اسلام مایه گرفته است.» (۱۳۶۵: ۷)

داستان پرماجرا و حماسه‌وار کور/اوغلو^(۱) نیز که در انواع مختلف ادبی و هنری به صورت‌های داستان، داستان، و موسیقی در میان مردم ایران، آذربایجان، ترکیه و ازبکستان، با روایت‌های مختلف مورد توجه بوده است، نشان‌دهنده نبرد میان خیر و شر و عدالت و بی‌عدالتی است. نام اصلی کور/اوغلو، روشن است. پدرش، علی‌کیشی، مهتر ارباب بیدادگری به نام حسن خان است. روزی حسن پاشا که او نیز خان ظالمی چون حسن خان است، به مهمانی او می‌آید. هنگام رفتن از حسن خان به عنوان پایمزد، اسب می‌خواهد. حسن خان از علی‌کیشی می‌خواهد که اسب‌ها را به چرا نبرد تا حسن پاشا بهترین آنها را برگزیند، ولی علی‌کیشی که در اسب‌شناسی هم‌تا ندارد، دو کره اسب را که ظاهری ضعیف، ولی اصل دریایی دارند، برمی‌گزیند و به پیش حسن پاشا می‌آورد. حسن پاشا با دیدن کره‌ها خشمگین می‌شود و از حسن خان می‌خواهد که مهتر را کیفر کند. بنابه دستور حسن خان، جلاد چشم‌های علی‌کیشی را درمی‌آورد. علی‌کیشی از حسن خان می‌خواهد که لااقل دو کره را به خود او ببخشد. خان می‌پذیرد و با دادن کره‌ها او را از دستگاه خود بیرون می‌کند. علی‌کیشی با پسرش، روشن، به کمره کوهی به نام چنلی‌بئل پناه می‌برند و در آنجا به پرورش دو کره دریایی می‌پردازند. پس از چندی این دو کره، اسبانی تنومند و بی‌همتا می‌شوند. نام یکی را قیرات و دیگری را دورات می‌گذارند. بعد از مرگ علی‌کیشی، روشن بنا به وصیت پدر، به جمع کردن پهلوانان می‌پردازد و در دژ چنلی‌بئل مبارزه گسترده‌ای با خان‌ها و خان

بزرگ آغاز می‌کند و به کوراوغلو (پسر کور) نامدار می‌شود. (ر.ک. رسمی ۱۳۹۲: ۴۸-۴۹)

در دانشنامه آذربایجان ذیل واژه کوراوغلو آمده است:

«یکی از دسته‌های جلالی که در آذربایجان، ابتدا علیه اشغالگران عثمانی و بعدها بر ضد صفویان و فتودال‌های محلی می‌جنگیدند، تحت رهبری کوراوغلو بود. آگاهی درباره کوراوغلو و هم‌زمانش در منابع مکتوب، بسیار کم است. بعضی از محققان مرکز فعالیت وی را خراسان، برخی دیگر آناتولی، ولی اکثرشان آذربایجان دانسته‌اند.» (تهماسب ۱۳۸۲: ۱۳)

در هر دو اثر شاهنامه و داستان کوراوغلو اگرچه خیر و شر در برابر هم صف کشیده‌اند، شخصیت‌ها، آمیزه‌ای از خیر و شر هستند که به سویی گرایش دارند. در شاهنامه چهره‌هایی که عین خیر و نیکی باشند، چون فریدون و سیاوش و یا چهره‌هایی که عین پلیدی و نیرنگ باشند، همچون ضحاک و افراسیاب، کم و انگشت‌شمار هستند. بیشتر شخصیت‌ها خاکستری‌اند؛ نه سیاه مطلق و نه سفید مطلق. در داستان کوراوغلو نیز همین‌طور است. اغلب شخصیت‌ها نیمه‌تاریک هستند. حتی خود کوراوغلو گاه همچون رستم دچار ضعف‌های انسانی می‌شود. با این حال، در هر دو اثر خیر و شر نمایندگانی دارند؛ در شاهنامه، رستم و افراسیاب و در داستان کوراوغلو، کوراوغلو و حسن‌پاشا، به ترتیب، مظهر نیکی و بدی هستند.

بخشی دیگر از مشابهت‌های دو اثر، به داستان‌های عاشقانه و غنایی که با روح داستان‌های حماسی هر دو اثر آمیخته شده‌اند، مربوط می‌شود؛ چراکه

«هیچ اثر حماسی، اگرچه به نهایت کمال فنی رسیده باشد، نمی‌تواند از افکار غنایی و غزلی خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه‌های حماسی جهان، آثار مبین و آشکاری از افکار و اشعار غنایی می‌بینیم: در شاهنامه استاد طوس، داستان‌های عشقبازی زال و رودابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش، منیژه و بیژن و... و اوصافی که از زنان و معشوقان زیبا شده، از بهترین اشعار غنایی و در عین حال،

حماسی زبان فارسی است. در *گرشاسبنامه*، داستان عشقبازی جمشید با دختر کورنگ‌شاه، در *سام‌نامه* عشقبازی سام با پریدخت، در *برزونامه*، داستان عشقی سهراب و شهرو از بدایع اشعار غنایی فارسی شمرده می‌شود و گذشته از اینها قطعات مختلفی که از عواطف و آلام گوناگون بشری حکایت می‌کند، در آثار حماسی فارسی، خاصه *شاهنامه* فردوسی نیز موجود است. (صفا ۱۳۶۹: ۱۵-۱۶)

برای داستان *کور/وغل* از نظر جغرافیایی، نمی‌توان مکان معینی در نظر گرفت. از این نظر، روایت‌های این داستان مختلف است. در ادبیات آذربایجان، بر شخصیت *کور/وغل*ی جنگاور، ویژگی‌های «عاشیق» و «رمانتیک» بودن نیز اضافه می‌شود. واقف ولی اف معتقد است:

«یکی از سبب‌هایی که مردم، قهرمان خود را شاعر-عاشیق^(۲) معرفی کنند، ناشی از این حقیقت است که سرایندگان، شخصیت‌های نادر فوق‌العاده‌ای به شمار می‌آیند. به اعتقاد مردم، شاعری یک هنر خداداد است. حتی قهرمانان داستان‌های عاشقانه ما از طرف نیروهای فوق طبیعی و بعد از سیراب شدن از باده عشق شاعر شده‌اند؛ از این رو، داستان *کور/وغل* آمیخته با داستان‌های عاشقانه است.» (رئیس‌نیا ۱۳۶۶: ۱۴۳)

بیشتر این عشق‌ها ریشه در فطرت پاک انسانی دارند؛ عشقی راستین و پاکبازانه که سبب می‌شود عاشق از وجود خود خالی شود و غرض را کنار نهد و در پی رسیدن به محبوب باشد؛ چنان‌که افلاطون در *رساله فایدروس* از زبان سقراط خطاب به فایدروس گوید: «ای پسر! همه موهبت‌های الهی را فقط در دوستی عاشقان می‌یابی؛ درحالی‌که مهربانی غیر عاشقان با زیرکی و حسابگری آمیخته، حاصل آن ناچیز و مبتذل است.» (افلاطون ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۲۵) این عشق‌ها خود حماسه می‌آفرینند؛ چنان‌که همو گوید:

«اگر ممکن باشد کاری کنیم سپاهی یا دولتی همه از عاشق و معشوق مرکب باشد، آنها بهترین جنگاوران و حکمرانان می‌شوند. وقتی دوش‌به‌دوش هم می‌جنگند، هرچند عده آنها کم باشد، بر جهانی فایق می‌آیند؛ چه کدام عاشق است که وقتی می‌خواهد از میدان جنگ بگریزد و سلاح خود را به زمین افکند، ترجیح ندهد که

همه جهان بر او خیره شوند تا اینکه معشوق او را در آن حال ببیند؟ عاشق حاضر است هزار بار بمیرد، ولی نگاه معشوق در این خواری بر او نیفتد و کدام عاشق است که ساعت خطر به دفاع از معشوق و به مقابله با مرگ برنخیزد و راه گریز در پیش نگیرد؟ در پیش نگاه معشوق، ترسوترین مردمان، دل شیر خواهند یافت و از عشق الهام خواهند گرفت. آن شجاعت را که هومر می‌گوید بخشش آسمانی است که خدا در دل پهلوانان برگزیده‌اش می‌دهد، عشق در دل عاشق می‌آفریند. عشق، مردان را وامی‌دارد که برای معشوق خود بمیرند و زنان را نیز.» (افلاطون ۱۳۶۲: ج ۷: ۲۸۶)

در باب عشق در شاهنامه تحقیقات زیادی صورت گرفته و تقریباً در بیشتر آثاری که در مورد شاهنامه نوشته شده است، اشاراتی به عشق و موقعیت زنان شده است؛ از آن جمله می‌توان به کتاب‌های فردوسی، زن، تراژدی، (دبیرسیاکی ۱۳۶۵) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، (اسلامی ندوشن ۱۳۶۳) و نامورنامه (زرین کوب ۱۳۸۱) اشاره کرد. در مقالاتی نیز به مواردی از پیوند عشق و حماسه در شاهنامه توجه شده است؛ برای نمونه می‌توان از پژوهش‌های یوسفی (۱۳۷۳) و استاجی (۱۳۹۱) نام برد، ولی در باب حماسه کوراوغلو و هم‌پیوندی آن با عشق، تنها اشاراتی در کتاب کوراوغلو در افسانه و تاریخ (رئیس‌نیا ۱۳۶۶) و دو مقاله «بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو» (رسمی ۱۳۹۲) و «بررسی ویژگی‌های رخس رستم و قیرات کوراوغلو» (رسمی ۱۳۹۳) دیده می‌شود. نگارندگان مقاله حاضر با بررسی تطبیقی دو اثر شاهنامه و داستان کوراوغلو به این سؤالات پاسخ می‌دهند:

۱- خاستگاه عشق در داستان‌های غنایی شاهنامه و داستان کوراوغلو چیست؟

۲- ویژگی‌های عشق در دو اثر چیست؟

۳- نقش زنان در کدام اثر پررنگ‌تر است؟

چون «ادبیات تطبیقی، در کلیه زمینه‌هایی که در ارتباط با طبیعت موضوعات و مواضع اشخاص قرار می‌گیرد و صورت یک بیان ادبی پیدا می‌کند، بحث می‌کند و به بررسی ساخت‌های هنری هر اثر و یافتن افکار جزئی در ایجاد یک اثر ادبی می‌پردازد. در ادبیات تطبیقی، انواع ادبی که مختص بعضی از ملت‌ها است، ولی انعکاس آن را در ادبیات سایر ملل می‌بینیم، تحقیق می‌شود.» (غنیمی ۱۳۷۳: ۳۲)

روش این تحقیق براساس دیدگاه‌های مکتب آمریکایی استوار است.

«این مکتب برخلاف مکتب فرانسه، بر این عقیده است که برای تطبیق دو اثر ادبی، نیازی به تقارن تاریخی میان آن دو نیست؛ بدین مفهوم که بدون اینکه مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد و یا اینکه ارتباطی میان دو نویسنده برقرار باشد نیز می‌توان به تطبیق دو اثر پرداخت.» (کفافی ۱۳۸۲: ۱۴)

لازم است ذکر شود که اگرچه بنا به انتشار وسیع داستان کور/وخلو در میان منطقه وسیعی از اروپای شرقی تا قفقاز، ایران، افغانستان، آسیای میانه، ارمنستان، گرجستان، ازبکستان و... روایت‌های مختلف از این داستان وجود دارد، اساس این مقاله، کتاب حماسه کور/وخلو از محمدحسن تهماسب است. در ادامه، به وجوه مشترک پیوند عشق و حماسه در دو اثر پرداخته می‌شود.

زیبایی؛ عامل عشق

عشق و زیبایی همزاد هستند.^(۳) در داستان‌های شاهنامه نیز زنانی که دارای نقش هستند، از جمال بهره‌ای دارند. اغلب اوصافی که برای این زنان آمده، همسان است؛ مثلاً اوصاف تهمینه از زبان فردوسی چنین است: ماه پریچهر، دو ابرو کمان، دو گیسو کمند، به بالا سرو بلند، دو رخ عقیق یمانی‌رنگ، دهان چون دل عاشقان تنگ، دو برگ گل سوسن به می سرشته، لبان از طبرزد، زبان از شکر، دهان مکلل به در و گهر، ستاره نهان‌کرده زیر عقیق، و بناگوش تابنده

خورشیدوار. رودابه نیز چنین توصیف شده است: روی از خورشید روشن تر، سر تا پا به کردار عاج، به رخ بهشت، به بالا ساج، لب ناردان، دو چشم چون دو نرگس باغ، مژه تیره تر از پر زاغ، دو ابرو کمان طراز، ماه روی، مشک موی، سر زلف جعد مشکین، ده انگشت سیمین قلم، خوب چهر، گلگون روی، گلنارگون روی، به بالا سرو در چمن، خور پرفروغ، ماه، سروبن، دهان به تنگی دل مستمند، دو نرگس دژم، دو ابرو به خم، می از روی چکان، مه پرنگار، دو رخساره چون لاله اندر سمن، مشکین کمند، رخسار بر لاله و... (نیز ر.ک. دبیرسیاقی ۱۳۶۵: ۲۰-۷۸) در داستان‌های دیگر چون شاپور و دختر مهرک نوش‌زاد، (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۰۷)، بهرام و دختران آسیابان، (همان: ۴۵۳) شیرین و شیرویه، (همان، ج ۸: ۳۶۸)، بهرام و آرزو، (همان، ج ۶: ۴۹۷)، و بهرام و دهقان برزین و دختران او (همان: ۴۷۸) با اوصافی مشابه، از زیبایی زنان سخن گفته شده است. گردآفرید در شاهنامه نبرده است و مبارز. این دختر در حین دلآوری، درخشان چو خورشید روی، موی از در افسر، پری پیکر، گوزن چشم و سروبالایی است که چشم هیچ دهقانی مانند او ندیده است. چهره‌ای به طراوت خوشاب دارد و بوستانی پررنگ و بوی به سرسبزی بهشت است؛ (همان، ج ۲: ۱۳۵) با این حال،

«در شاهنامه گرچه توصیفات از ظرافت‌ها و زیبایی‌های زنانه، مانند چشمان سیاه، گیسوی چون کمند و ابروی چون کمان به چشم می‌خورد، همواره اعجاب و شگفتی تحسین‌برانگیز فردوسی از زنان داستان‌هایش با ذکر محاسن و مزایای اخلاقی، چون درمندی، هنروری، نژادگی، پاک‌منشی و... نیز همراه است و این بی‌مناسبت با پیشینه فرهنگی باستانی ایران زمین نیست؛ چراکه در متون دینی و داستانی پیش از اسلام نیز هر کجا نامی از بانویی در خور ستایش، به‌ویژه ایزدبانوان به میان می‌آید، آمیزه‌ای از صفات برتر جسمانی و روحانی وی ذکر می‌شود... بر این اساس، آن‌گاه که فردوسی از زبان شیرین، ویژگی‌های زن معیار را توصیف می‌کند، ابتدا خصال نیکوی اخلاقی را شرط می‌داند، سپس زیبایی روی و موی را» (عباسی و قبادی

چنین گفت شیرین که ای مهران
به سه چیز باشد زنان را بهی
یکی آنکه با شرم و با خواستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید اوی
سوم آنکه بالا و رویش بود
جهان دیده و کارکرده سران
که باشند زیبای تخت مهی
که جفتش بدو خانه آراستست
ز شوی خجسته بیفزاید اوی
به پوشیدگی نیز مویش بود
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۶۷)

در داستان کوراوغلو نیز زنان به زیبایی وصف شده‌اند. نگار، همسر کوراوغلو، با اوصاف شیرین‌زبان، شهلاچشم، گیسولند، توصیف و گاهی پری خوانده می‌شود. در داستان «حمزه و ربودن قیرات» که کوراوغلو با بی‌اعتنایی به رهنمودهای نگارخانم، چنلی‌بئل^(۴) را دچار مشکل ساخته است، بعد از اینکه قیرات را می‌یابد و امور چنلی‌بئل را دوباره به حالت قبلی بازمی‌گرداند، نگار را چنین مخاطب قرار می‌دهد:

منه قارا دئینه گوزهل	قاشلارین قارا دئییل می؟
توکولوبدو دال گردنیده	ساچلارین قارا دئییل می؟
چنلی بئلده قوردوم بینا	بنزه بیرسن آیا، گونه
آغ اوزوننده دنه- دنه	خاللارین قارا دئییل می؟
کوراوغلو مایلدی سیزه	قولاق وئرین سازا، سوزه
سییه سورمه آلا گوزه	چکیسن قارا دئییل می؟

(تهماسب ۱۳۸۲: ۲۷۱)

(ای زیبایی که مرا «سیاه» می‌خوانی / مگر ابروانت سیاه نیست؟ / به پشت گردنت پریشان شده / مگر گیسوان تو سیاه نیست؟ / در چنلی‌بئل مسکن گزیدم / به ماه و خورشید ماندی! / بر صورت سفید، دانه‌دانه / مگر خال‌هایت سیاه نیست؟ / کوراوغلو شیفته شما است / به ساز و سخن او گوش فرادهید / مگر سرمه‌ای که به چشمان شهلا / کشیده‌ای سیاه نیست؟)

در «سفر ارزروم کوراوغلو»، چون تثللی خانم، خواهر جعفرپاشا، عاشیق جنون را که مدتی در چنلی بئل بوده است و کوراوغلو و همراهانش را می‌شناسد، به حضور می‌خواند، عاشیق جنون با این تعابیر، او را می‌ستاید: خرامیدنش همچو ترلان، شیرین‌زبانی‌اش مانند طوطی، انگشتانش شمشادسان، دست‌هایش ظریف، و گیسوانش غرق در گل است. (تهماسب ۱۳۸۲: ۱۰۰) در مجلس «آمدن محبوب‌خانم به چنلی بئل»، دختر پاشای روم، با اوصافی چون زیباچشم، ابروقلم، شیرین‌کلام، ماهرخ، شهلاچشم، طره‌سیاه، ابروسیاه، گیسوسیاه، با دندان‌های سفید همچون مروارید، لبان یاقوت‌فام، و چشمان عاشق‌کش به تصویر درآمده است. وی عاقلی است که در کمال به افلاطون، لقمانی و به لقمان افلاطونی آموزد. (همان: ۲۷۲) در توصیف دیگر زنان نیز به زیبایی ظاهری آنها توجه شده است، اما در کل، به درایت و کفایت زنان بیشتر از زیبایی ظاهری آنها توجه می‌شود؛ چنان‌که عاشیق جنون، تدبیر نگار را هم‌ارز شمشیر کوراوغلو دانسته است:

قلینجلا کوراوغلو، تدبیرله نگار نچه ساواشلاری اودان گورموشم
(رئیس‌نیا ۱۳۶۶: ۲۱۶)

(کوراوغلو با شمشیر، نگار با تدبیر / چندین نبردها پیروز شده‌اند.)

در مجلس «فرار برده»، در وصف رقیه‌خانم، دختر علم‌قلی خان، آمده است که او مشاور پدر در هنگام سختی‌ها بوده است. وقتی که پدر دچار مهلکه‌ای می‌شده است و هیچ‌یک از حاضران نمی‌توانستند او را یاری برسانند، علم‌قلی خان دختر زیبا، باهوش، کتابخوان و فهمیده خود را به مجلس مشاوره حاضر می‌کرد. (تهماسب ۱۳۸۲: ۳۲۶-۳۲۷) در مورد دیگر دخترانی که به چنلی بئل آمده‌اند، بیشتر دادخواهی، بیزاری از اشرافیگری، دلاوری، مدبری، عقلانیت و آینده‌اندیشی و درواقع، سیرت زیبای آنها مورد توجه است؛ اگرچه در کنار آن، به زیبایی ظاهریشان نیز اشاره‌ای شده است.

عاشق شدن با نخستین نگاه

عشق در نگاه اول، از جمله مضامین مطرح در ادبیات ایران است. در شاهنامه فردوسی و داستان کور/اوغلو نیز این مضمون مشاهده می‌شود.

«عاشق شدن در نظر اول، اگر از دیدگاه واقع‌گرایی نگریسته شود، عیبی است که نه تنها شاهنامه که سراسر ادبیات ما را فراگرفته است. فردگرایی فردوسی هم نمی‌توانسته است هیچ تأثیر و دخالتی در این امر سستی، که خود مشمول همان ویژگی مبالغه دوستی با کمال‌گرایی و تمایل به حذف و گزینش است، بکند و آن را به وجهی منطقی‌پذیر تغییر دهد.» (حمیدیان ۱۳۷۳: ۵۱-۵۲)

در شاهنامه چون گردآفرید کلاهخود از سر می‌گیرد، سهراب دلباخته‌اش می‌شود:

بدو گفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جستی تو ای ماهروی
نیامد به دامم بسان تو گور ز چنگم رهایی نیابی، مشور
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۴)

مالکه، دختر شاه غسانیان، از دیوار دژ، شاپور را می‌نگرد و با دیدن دلاوری او، بدو دل می‌بازد:

ز دیوار دژ مالکه بنگرید درفش و سر نامداران بدید
چو گل رنگ رخسار و چون مشک موی به رنگ طبرخون گل مشک‌بوی
بشد خواب و آرام زان خوب‌چهر بر دایه شد با دلی پر ز مهر
(همان، ج ۶: ۲۹۵)

در نخستین دیدار بهرام با چهار دختر آسیابان (مشکناز، مشکنک، ناردانک، سوسنک) که شوری در دل او پدید می‌آورند، (همان: ۴۵۲ - ۴۵۳) دیدار شاپور با دختر مهرک نوش‌زاد، (همان: ۲۰۷ - ۲۱۰) دیدار گلناز کنیز و گنجور اردوان که شبی از فراز بام، اردشیر را می‌بیند و دلدادۀ او می‌شود، (همان: ۱۴۸) دیدار بهرام با سه دختر برزین (ماه‌آفرین، فرانک و شنبلیله)، (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۸۳) دیدار منیژه با بیژن که در نگاه اول خوی او را می‌گرداند، (همان: ۴۷۶) و دیدار بهرام‌گور با آرزو که به بهرام دل می‌بندد و در هنگام چامه‌سرایی، دلدادگی خود را بیان می‌کند، (همان: ۴۹۲) همه عشق‌ها با نگاه اول شکل می‌گیرد. بعضی از عشق‌های

هوس‌آلود شاهنامه نیز با نگاه اول آغاز می‌شود؛ چون عشق سودابه به سیاوش، ناپسری خود، که به صورت تصادفی وی را می‌بیند و بدو دل می‌بازد (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲: ۲۱۱) و عشق شیرویه به نامادریش. (همان، ج ۸: ۳۹۹)

در داستان کوراوغلو، بیشتر عشق‌ها با وصف و از راه گوش آغاز می‌شود؛ با این حال، بعضی از عشق‌ها با نخستین نگاه شکل می‌گیرد؛ چون عشق کرداوغلو (حسن) به مهری‌خانم، دختر احمدخان کردستانی. در «سفر دربند» آمده است: چون کرداوغلو در جست‌وجوی پدر (کوراوغلو) به ولایت احمدخان کردستانی رسید، از طرف پایین آبادی گذر می‌کرد که دید یک دختر زیبای گُرد، در حال پر کردن کوزه از چشمه است. کرداوغلو خواست اسبش را به سوی چشمه براند که در یک لحظه دختر گُرد، سرش را بالا گرفت. چون چشمان دختر زیبا، با چشم‌های کرداوغلو تلاقی کرد، گویی کرداوغلو دچار آذرخش شد و این حالت در وجود دختر نیز پدیدار شد. (ر.ک. تهماسب ۱۳۸۲: ۴۵۵-۴۵۷) عشق بویوگلیشی، پسر رضاقلی چاه‌کن، که به او کانکان‌اوغلو (مقنی‌نژاد) می‌گفتند به مرجان‌خانم، دختر حسن‌خان، نیز از عشق‌هایی است که با نگاه اول شکل می‌گیرد. (همان: ۵۷۴-۴۹۳)

عاشق شدن با شنیدن اوصاف معشوق

در داستان‌های شاهنامه، گاه عشق با شنیدن ویژگی‌ها، آغاز می‌شود. فردوسی نیز چون بسیاری از داستان‌سرایان، بر این باور است که از راه گوش نیز می‌توان عاشق شد. رودابه، دختر مهرباب کابلی، با شنیدن شوکت و دلاوری و قدرت زال، شیفته او می‌شود و این‌گونه عشق خود را بر کنیزکان آشکار می‌کند:

که من عاشقی‌ام چو بحر دمان از او برشده موج تا آسمان
پر از پور سام است روشن دلم به خواب اندر اندیشه زو نگسلم

همه خانه شرم پر مهر اوست شب و روزم اندیشه چهر اوست
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۸۸)

مخالفت‌های مهراب با این عشق، سودی ندارد. رودابه پنهان از پدر و مادر، بزمی می‌آراید و شبانه زال را به سوی کاخ خویش دعوت می‌کند؛ زیرا معتقد است که برازنده او فقط زال است و بس. رودابه به زیبایی ظاهری بی‌اعتنا است؛ چراکه او عشق معنوی زال را می‌جوید نه روی و موی او را:

به بالای من پور سام است زال ابا بازوی شیر و با برز یال
گرش پیرخوانی همی یا جوان مرا او به جای تن است و روان
(همان: ۱۸۹)

رودابه به یاری مادر، پدر را قانع می‌کند و با زال بر آیین خود، عقد می‌بندد. عشق تهمینه به رستم نیز همین گونه است. با این تفاوت که تهمینه در این باب جسورتر است؛ تا جایی که بر بالین رستم حاضر می‌شود و در نهایت صراحت و صداقت، از عشقی سخن می‌گوید که نادیده شکل گرفته است. در عشق او نوعی آینده‌نگری نهفته است؛ تهمینه می‌خواهد فرزندی همچون رستم داشته باشد.
(ر.ک. همان، ج ۲: ۱۲۲ و ۱۲۳)

کاووس نیز که در اندیشه جنگ با هاماوران است، با شنیدن وصف زیبایی سودابه، دل‌باخته او می‌شود:

از آن پس به کاوس گوینده گفت که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالاش زیباتر است ز مشک سیه بر سرش افسر است
به بالا بلند و به گیسو کمند زبانش چو خنجر، لبانش چو قند
بهشتی ست آراسته پرنگار چو خورشید تابان به خرم بهار
نباشد که باشد به جز جفت شاه چه نیکو بود شاه را جفت ماه
(همان: ۷۲)

دل کاووس از جای می‌جنبد:

بجنیید کاووس را دل ز جای چنین داد پاسخ که اینست رای
(همان: ۷۲)

عاشق شدن از راه شنیدن وصف معشوق در داستان‌های دیگر شاهنامه نیز دیده می‌شود؛ بهرام با شنیدن وصف هنرمندی آرزو از زبان شبان، دل به او می‌سپارد و راهی خانه ماهیار می‌شود:

ندارد جز از دختری چنگزن سر جعد زلفش، شکن درشکن
نخواهد جز از دست دختر نبید کسی مردم پیر از این‌سان ندید
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۸۴)

و بهرام می‌گوید:

کجا باشد ایوان گوهرفروش پدیدار کن راه بر ما مپوش
(همان: ۴۸۵)

بیژن هم با شنیدن وصف منیژه، به او دل می‌بندد و راهی دیدار او می‌شود:
شدی خیمه دخت آزاده جوی پیاده همی گام زد به آرزوی
(همان، ج ۳: ۳۱۹)

عاشق شدن از راه شنیدن اوصاف معشوق در حماسه کور اوغلو بیشتر نمود دارد و بیشتر عشق‌های این داستان بدین صورت شکل می‌گیرد؛ نگارخانم، دختر سلطان عثمانی، با شنیدن اوصاف کور اوغلو دل‌باخته‌اش می‌شود. (تهماسب ۱۳۸۲: ۴۲-۷۶) در داستان «سفر دربند»، کور اوغلو چون وصف زیبایی و حسنات مؤمنه‌خانم، دختر پاشای دربند را می‌شنود، نادیده دل‌باخته او می‌شود. آن‌گاه به تنهایی برای ازدواج با او راهی دربند می‌شود و او را ندیده، از پدر خواستگاری می‌کند:

اوز توتمو شام بو دیارا گل‌میشم چنلی بئل دن بیر ایلقارا گل‌میشم
کور اوغلو یام نازلی یارا گل‌میشم گره‌ک گؤزللری سئچیپ سویلایم
(همان: ۴۴۵)

(به این دیار رو کرده‌ام/ از چنلی بئل برای بستن پیمانی آمده‌ام/ کور اوغلو هستم و به خاطر دلبری نازنین آمده‌ام/ باید از میان زیبارویان (یکی را) انتخاب کنم.)

س ۱۱ - ش ۴۰ - پاییز ۹۴ - بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی ... / ۲۲۳

بیشتر عشق‌های دیگر چنلی‌بئل‌نشینان نیز با شنیدن اوصاف پهلوانی و زیبایی پهلوانان چنلی‌بئل شکل می‌گیرد.

پیش‌قدمی زنان در ابراز عشق و همسرگزینی

در شاهنامه ابراز عشق و همسرگزینی متفاوت است؛ زنانی مانند گردآفرید که خود جنگاور و سلحشور هستند، چون در جامعه‌ای مردسالار تربیت شده‌اند، از ابراز عشق ابا دارند. در مقابل، زنانی چون ته‌مین، می‌ز، رودابه و شیرین در این کار پیشقدم هستند؛ بعضی چون ته‌مین، خود شخصاً به فرد مورد نظر پیشنهاد ازدواج می‌دهند:

چنین داد پاسخ که ته‌مین‌ام	تو گویی که از غم به‌دو نیمه‌ام
یکی دخت شاه سمنگان منم	پزشک هزبر و پلنگان منم
به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست	چو من زیر چرخ بلند اندکیست
به‌کردار افسانه از هر کسی	شنیدم همی داستانت بسی
چون این داستان‌ها شنیدم ز تو	بسی لب به دندان گزیدم ز تو
تو را ام کنون گر بخواهی مرا	نبیند جزین مرغ و ماهی تو را

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۲۲)

و بعضی دیگر چون رودابه و مالکه با فرستادن قاصدی، تمایل خود را به فرد مورد نظر ابراز می‌کنند. رودابه چون با کنیزکان خویش رایزنی می‌کند، پنج تن از آنان به سوی زال می‌روند و پیام رودابه را به او می‌رسانند و از زال جواب دریافت می‌کنند:

چنین گفت با بندگان خوب‌چهر که با ماه خوب است رخسند مهر
(همان، ج ۱: ۱۹۲)

مالکه، دختر طایر شاه غسانیان، چون رشادت شاپور را می‌بیند، راز خود را با دایه در میان می‌نهد و به وسیله دایه بدو پیغام می‌دهد. وی به خاطر معشوق دژ را می‌گشاید و به پدر و تبار خود خیانت می‌کند. (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۹۵-۲۹۶)

در حماسه کوراوغلو، بیشتر زنان در ازدواج با پهلوانان چنلی‌بئل، پیشقدم هستند. آنها نیز با وجود پاکدامنی، از چنان جسارتی برخوردارند که به وسیله پیکی، به فرد مورد علاقه خود پیغام می‌دهند. نگارخانم، دختر سلطان استانبول، که همواره با چهل دختر کمرباریک حرکت می‌کند، به دست بللی‌احمد نامه‌ای به کوراوغلو می‌فرستد و از او می‌خواهد که بیاید و او را با خود ببرد:

باشینا دؤندوگوم آی قوچ کوراوغلو	اگر ایگیدسن سه، گل آپارمنی
حسرتیندن یوخدور، صبریم قراریم	اینجیدیر سراسر آه و زارمنی ...
من خودکار قیزیام نیگار دیر آدیم	شاهلارا، خانلارا محلل قویمادیم
بیرسنسن دونیادا منیم مورادیم	ایسترم اؤزونو ائیله یار منی

(تهماسب ۱۳۸۲: ۴۹)

(فدای سرت گردم ای کوراوغلوی یل! / اگر جوانمردی بیا و مرا ببر / از حسرت دیدار، صبر و قراری برایم نمانده است / آه و زار مرا رنج می‌دهد / من دختر حاکم هستم و نامم نگار است / به شاه‌ها و خان‌ها اهمیتی نمی‌دهم / از تمام هستی، تنها تو مراد من هستی / می‌خواهم که مرا همسر خود کنی.)

دیگر زنانی که به همسری پهلوانان چنلی‌بئل درمی‌آیند نیز به خواست خود بدانجا می‌آیند و با مردان مورد علاقه خود ازدواج می‌کنند، یا از پهلوانان می‌خواهند که برای بردنشان به شهر و دیار آنها بیایند؛ محبوب‌خانم، دختر پاشای روم، به همراهی دختر عمویش، شیرین‌خانم، و کنیزش، قراباش، به میل و خواست خود به چنلی‌بئل می‌آید. محبوب‌خانم با بللی‌احمد، شیرین‌خانم با توپ‌داغیدان،^(۵) و قراباش با قهرمان مهتر ازدواج می‌کنند. دنیاخانم و بلغارخانم نیز دختران حسن پاشا هستند که با بیزاری جستن از زندگی اشرافی، به چنلی‌بئل

می آیند. اولی همسر عیسی بللی (باللی) و دومی همسر دلی^(۶) حسین می شود. تتلی خانم، خواهر جعفرپاشا، پاشای ارزروم، نیز به همسری دمیرچی اوغلو (آهنگرزاده)، و حوری خانم، دختر پاشای قارص، به همسری عیوض، فرزندخوانده کوراوغلو درمی آیند و رقیه خانم، دختر علم‌قلی خان، به ممدگورجو اوغلو پیشنهاد ازدواج می دهد. آنچه اهمیت دارد، این است که عشق این زنان به مرد مورد علاقه شان، عشقی است که با حماسه ملی و میهنی آمیخته است و هیچ یک صرفاً به خاطر یک مرد، بدان سرزمین روی ننهاده اند، بلکه آوازه مبارزه دلاوران چنلی بئل چنان شوری انگیخته است که این دختران کاخ پدر را برای زندگی تنگ می بینند و از اشرافی گری و زندگی مرّفه چنان خسته شده اند که برای رهایی از آن، راهی چنلی بئل می شوند.^(۷)

ازدواج با اشراف

در شاهنامه، ازدواج با اشراف اهمیت دارد. حتی اگر شاهزاده یا پهلوانی به سرزمینی دیگر برود، در آنجا با شاهزاده ای ازدواج می کند؛ ازدواج سیاوش در توران زمین با فرنگیس، دختر افراسیاب، گشتاسب با کتایون، دختر قیصر روم، بهرام گور با سپینود، دختر پادشاه هند، زال با رودابه، دختر شاه کابل، رستم با تهمینه، دختر شاه سمنگان، و بیژن با منیژه، دختر افراسیاب، از این نوع است. در بیشتر داستان های حماسی

«اگر برحسب اتفاق، پادشاهی در سفر یا در شکار، دختری از عامه مردم را می پسندید، داستان چنین است که یا پیش از ازدواج و یا پس از تولد فرزند معلوم می شد که دختر نسبش به شاهان می رسیده است؛ از آن جمله شاپور در دهی، دختری را که از چاه، آب می کشید، پسندید. دختر آشکار ساخت که دختر عامه نیست، بلکه دختر «مهرک نوش‌زاد» است که از بیم، به خانه روستای ای پناه برده

است؛ همچنین قباد در اهواز، مهمان دهقانی می‌شود و دختر او را به زنی می‌گیرد. نه ماه بعد، دختر، نوزادی می‌آورد که نامش را کسری می‌نهد. چون از نژاد دهقان می‌پرسند، درمی‌یابند که او از نژاد فریدون است. قباد شادتر می‌شود؛ حتی شادتر از روزی که تاج شاهی بر سر نهاده است.» (روح‌الامین ۱۳۷۵: ۸۵)

شاید این نکته در بین پادشاهان و پهلوانان یک قانون باشد؛ چنان‌که در *نامه تنسر* به گشتسب آمده است: «و من بازداشتم که هیچ مردم‌زاده (بزرگ‌زاده)، زن عامه خواهد تا نسبت محصور ماند و هر که خواهد، میراث بر آن حرام کردم... تا هر یک از درجه و مرتبه معین ماند و به کتاب‌ها و دیوان‌ها مدون گردانند.» (مینوی ۱۳۵۴: ۶۵)

در داستان *کوراوغلو*، با اینکه پهلوانان از میان عامه مردم هستند، ازدواج‌ها با دختران خان‌ها و پاشاها صورت می‌گیرد و دختران به میل باطنی، خود مردان چنلی‌بئل را به همسری خویش برمی‌گزینند. اولین این ازدواج‌ها، ازدواج کوراوغلوی مهترنژاد با نگارخانم، دختر حاکم استانبول، و در مجلس دیگر، ازدواج او با مؤمنه‌خانم، دختر عرب پاشا، پاشای «دربند»، است. ازدواج عیوض، پسر علی قصاب و پسرخوانده کوراوغلو با حوری‌خانم، دختر پاشای قارص، مرجان‌خانم با کانگان‌اوغلی (مقنی‌نژاد)، تئلی‌خانم، خواهر جعفرپاشا، حاکم ارزروم، با دمیرچی‌اوغلو (آهنگرزاده)، نمونه ازدواج پهلوانان با اشراف‌زاده‌ها و دختران خان‌ها و پاشاها است.

وفاداری

زنان *شاهنامه* به خاطر همسر خود، در مقابل پدر و مادر خویش می‌ایستند؛ منیژه به خاطر بیژن، کاسه گدایی به دست می‌گیرد، (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۳۵) فرنگیس که مرگ سیاوش را به نیرنگ پدر درمی‌یابد، با گریه و زاری، پدر را لعن و نفرین

س ۱۱ - ش ۴۰ - پاییز ۹۴ - بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی... / ۲۲۷

می‌کند، (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۶۳) و سپینود، دختر شنگل هندی، به بهرام وفادار می‌ماند. (همان، ج ۶: ۵۸۱ - ۵۸۶) مالکه حتی به شاپور کمک می‌کند تا دژ را به دست آورد (همان: ۲۹۵ - ۲۹۶) و شیرین بعد از مرگ خسرو نیز به او وفادار می‌ماند و چون شیرویه به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد، با خوردن زهر، وفاداری خود را به معشوق به کمال می‌رساند. (همان، ج ۸: ۳۷۰ - ۳۷۱)

«در شاهنامه، زن موجودی وفادار و فداکار معرفی شده است؛ به گونه‌ای که در مواردی زیاد، وجود خود را فدای مردان نموده است تا حفاظت و نگهداری آنان را تضمین نماید و نمود همین وفاداری بیش از حد است که برخی تصور نموده‌اند فردوسی می‌خواهد بین زن و مرد فاصله اندازد و بی‌عدالتی برقرار نماید و زنان را اسیر و دست‌نشانده مردان قرار دهد و در نتیجه، حقوق حقه آنان را پایمال نماید که این دور از اندیشه و خرد است.» (رنجبر ۱۳۶۹: ۱۶۸)

مردان شاهنامه نیز اغلب چون همسر دوم و یا سوم برمی‌گزینند، حاصلی نامیمون می‌یابند؛ چنان‌که ازدواج فریدون با ارنواز و شهرناز، کشته شدن ایرج را در پی دارد، پیوند زال با کنیز، تولد شغاد و آنگاه کشته شدن رستم، و ازدواج کیکاوس با سودابه، کشته شدن سیاوش را به دنبال دارد.

چنلی‌بئل نیز مهد وفا است. همه زنان چنلی‌بئل دل در گرو عشق همسرانشان دارند. آنها نماد نجابت، پاکی، زیبایی و وفاداری هستند و تا دم مرگ، در کنار همسر خویش می‌مانند. در هیچ‌یک از داستان‌های کوراوغلو، به اختلاف بین زن و مرد بر نمی‌خوریم و احترام متقابل بین زنان و مردان وجود دارد. قصه‌پردازان در سیمای نگارخانم، ویژگی‌های انسانی وارسته و مادری زیبا و غیرتمند را تصویر نموده‌اند. وی از نداشتن فرزند ملول است و زندگی بی‌فرزند را عمر به شمار نمی‌آورد. در واقع، او تجسم همسر و مادری آرمانی است. این‌گونه وفاداری در تمامی زنان و مردان دیده می‌شود.^(۸)

وقار و فرزانیگی زنان

در فرهنگ‌ها و سرزمین‌های مختلف، زنان جایگاه‌های متفاوتی دارند؛ در شعر فارسی نیز تصویر زنان متفاوت است. در *شاهنامه*، زنان با نژاد و فرهنگ ایرانی و غیرایرانی، رفتارهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند،

«ولی در کل، اکثر زنان *شاهنامه* نمونه بارز زن تمام‌عیار هستند؛ در عین برخورداری از فرزانیگی، بزرگ‌منشی و حتی دلیری، از جوهر وقار، طراوت و دل‌انگیزی زنانه به‌گونه‌ای سرشار بهره‌مندند. زنانی چون «سیندخت»، «رودابه»، «تهمینه»، «فرنگیس»، «جریره»، «منیژه»، «گردآفرید»، «کتایون»، «گردیه» و «شیرین» هم عشق برمی‌انگیزند هم احترام. هم زیبایی بیرونی دارند، هم زیبایی درونی. برخلاف مردان، همه زنان بیگانه‌ای نیز که با ایرانیان پیوند می‌کنند، از صفات عالی انسانی برخوردارند. به غیر از «سودابه»، اینان چون به ایران می‌پیوندند، یک‌باره از کشور خود می‌برند، از دل و جان ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است، می‌گیرند.» (اسلامی ندوشن ۱۳۶۳: ۱۲۰)

زنان *شاهنامه* از خرد نیز بهره‌ای کافی دارند.

«حکیم در وصف روشنک، دختر دارا، می‌گوید: "تو گفתי خرد پروریدش به مهر"، یا در وصف دختر کید آورده است:

ز دیدار و چهرش خرد بگذرد
ممی دانش او خرد پرورد
نیز در توصیف کتایون شاهد آن هستیم که فردوسی تنها به ذکر زیبایی‌های درونی وی، به‌ویژه خردمندی اکتفا می‌کند:

پس پرده قیصر آن روزگار
سه دختر بد اندر جهان نامدار
یکی بود مهتر کتایون به نام
خردمند و روشن دل و شادکام

(اسلامی ندوشن ۱۳۴۹: ۴۳ به نقل از

عباسی و قبادی ۱۳۸۹: ۱۲۹)

در داستان *کوروغلو* که شخصیت اجتماعی زن برجسته‌تر است، به خردورزی او بیشتر توجه شده است. نماینده زنان داستان نگارخانم است که:

«تدبیرش برنده‌تر از شمشیر کوراوغلو است. او یار وفادار، شریک غمخوار زندگی بی‌آلایش کوراوغلو، یکی از پاسداران صادق نظام چنلی‌بئل و تعدیل‌کننده و تلطیف‌گرداننده مناسبات کوراوغلو با دلاوران است. دلاوران او را به چشم مادری مصلح و مهربان و مدبر چنلی‌بئل نگاه می‌کنند. هرگاه مسأله پیچیده‌ای پیش آید، چشم کوراوغلو و دلاوران به دهان نگارخانم دوخته می‌شود و رهنمودهای دوراندیشانه او مشکل‌گشای چنلی‌بئل‌نشینان می‌گردد. وقتی کوراوغلو به سفر می‌رود، رهبری مدافعه چنلی‌بئل را او عهده‌دار می‌شود؛ یعنی درواقع، اگر چنلی‌بئل را یک دیار آزادی مجسم در تاریکی جهان بهره‌کش و چون دولتی مستقل تصور کنیم، نگارخانم شخصیتی است که سررشته سیاست همین کشور را به دست دارد و کوراوغلو، این فرمانروای دیار آزادی، را به راه راست رهنمون می‌کند.» (رئیس‌نیا ۱۳۶۶: ۲۱۷)

بقیه زنان چنلی‌بئل نیز از این خصیصه برخوردار هستند. احترام زنان در چنلی‌بئل به حدی است که همه آنها با عنوان «خانم» خوانده می‌شوند.

رزم زنان

در میان زنان شاهنامه، گردآفرید، تنها زنی است که در لباس رزم به جنگ سهراب می‌آید و عرصه رزم او با عشق می‌آمیزد. او از راه مهر به سهراب می‌گوید که تو از میان ایرانیان جفتی نخواهی یافت؛ اگرچه با زور و بازو و کتف و یالی که تو داری، هیچ پهلوانی و دلیری همانند تو نیست و تو خود به ترکان شبیه نیستی:

همانا که تو خود ز ترکان نه‌ای که جز بافرین بزرگان نه‌ای
بدان زور و آن بازوی و کتف و یال ندیدم تو را از بزرگان هم‌مال
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۶)

«با این حال، زن شاهنامه اگر عاقل باشد، راهنمای مردان جنگاور و تکاور است. او می‌تواند خردمندتر از مردان باشد و هوشیارتر از فرمانروایان و زیرک‌تر از آنان.» (رنجبر ۱۳۶۹: ۱۶۸)

در داستان کوراوغلو، بیشتر زنان رزمجو و جنگاور هستند. در مجلس «سفر ارزروم کوراوغلو»، وقتی که عاشیق جنون شرح کوراوغلو و چنلی‌بئل را برای تئلی خانم توصیف می‌کند، جعفرپاشا از راه می‌رسد و عاشیق جنون را به قصد اعدام زندانی می‌کند، اما تئلی خانم برای رهایی عاشیق جنون از زندان برادر خویش، لباس مردانه می‌پوشد و به زندان حمله می‌آورد. نگهبانان را با گرز از پا درمی‌آورد، عاشیق جنون را از زندان نجات می‌دهد و با دادن اسبی به او، او را به چنلی‌بئل می‌فرستد. پاداش عمل تئلی خانم این است که دمیرچی‌اوغلو مأمور می‌شود تا او را به چنلی‌بئل بیاورد و سرانجام عقد دمیرچی‌اوغلو و تئلی خانم در آنجا بسته می‌شود. (ر.ک. تهماسب ۱۳۸۲: ۱۲۰-۱۳۵) در مجلس «آمدن حسن پاشا به چنلی‌بئل» نیز زنان سلاح برمی‌دارند و همراه و همدوش دلاوران می‌جنگند و فضا را بر قشون حسن پاشا تنگ می‌کنند. (همان: ۴۷۲-۴۷۹)

برگزیدن عشق و پشت پا زدن به خانواده و سرزمین پدری

در بسیاری از داستان‌های غنایی، عاشق به خاطر معشوق، وطن و اقوام را ترک می‌کند. در شاهنامه، منیژه عشق خود را بی پروا ابراز می‌کند. وی با اینکه دختر پادشاه است و عمری در ناز و نعمت به سر برده است، به خاطر معشوق خود و برای تأمین خوراک و زنده نگه داشتن او، با حالتی زار، گدایی می‌کند و حاضر است به خاطر او، تمام کیان خانوادگی را پشت سر گذارد. وی به محبوب و دلدار خود وفادار می‌ماند و رستم را در نجات بیژن و غلبه بر پدر خویش یاری می‌دهد و سرانجام همراه با بیژن، به ایران می‌گریزد:

چو از کار گردان پرداخت شاه	به آرام بنشست بر پیشگاه
بفرمود تا بیژن آمدش پیش	سخن گفت از آن رنج و تیمار خویش
وز آن تنگ زندان و رنج زوار	فراوان سخن گفت با شه‌ریار

وزان از گُردش روزگاران بد
همه داستان پیش خسرو بزد
بیچید و بخشایش آورد سخت
به درد و غم دخت گم‌بوده بخت
بیاورد صد جامه دیبای روم
همه پیکرش گوهر و زر بوم
یکی تاج و ده بدره دینار نیز
پرستنده و فرش و هرگونه چیز
به بیژن بفرمود کاین خواسته
بیر سوی ترک روان کاسته
به رنجش مفرسای و سردش مگوی
نگر تا چه آوردی او را به روی
تو با او جهان را به شادی گذار
نگه کن بدین گُردش روزگار
(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۹۶)

در حماسه کور اوغلو این ویژگی تمام زنان داستان است که به خاطر رسیدن به معشوق، به تمام هستی و زندگی اشرافی خود پشت پا می‌زنند؛ نگارخانم، محبوب خانم، لیلی خانم، مرجان خانم، و شیرین خانم چنین می‌کنند. در این میانه تنها مؤمنه خانم است که همچون ته‌مینه، در سرزمین پدری خویش می‌ماند و چون پسری به دنیا می‌آورد، همچون ته‌مینه به تربیت او می‌پردازد.

نتیجه

در دو اثر حماسی شاهنامه و داستان کور اوغلو، عنصر غنایی در بیشتر داستان‌ها و رویدادها مشاهده می‌شود؛ گاهی داستان با بزم و عشق شروع می‌شود، زمانی میانه داستان با عشق می‌آمیزد و گاه پایان داستان‌ها به عشق ختم می‌شود. در هر صورت، عشق یکی از بن‌مایه‌های اصلی در شاهنامه فردوسی و داستان کور اوغلو است. می‌توان گفت اگرچه خاستگاه شاهنامه، ایران و خاستگاه کور اوغلو، مناطق جغرافیایی متنوع و مختلف در بین ملل ترک است، ویژگی‌های عشق، کیفیت ظهور و پیامدهای آن و خصوصیات زبانی در دو اثر، شباهت‌هایی با هم دارند.

در هر دو اثر، زنان اهمیتی خاص دارند. زنان شاهنامه سختی، اندوه، و رنج ناشی از عشق را صبورانه تحمل می‌کنند. گاه چون منیژه، زندگی مرفه و پر از ناز

و عیش خود را ترک می‌کنند و به خاطر معشوق، کاسه‌گذاری به دست می‌گیرند. عشق‌های شاهنامه به جز عشق سودابه، همه پاک و نجیبانه است. عشق‌های داستان کوراورغلو نیز اغلب برخاسته از ضدیت با اشرافی‌گری و اشتیاق دختران خان‌ها و پاشاها برای پیوستن به توده مردم است. زنان داستان کوراورغلو از نظر شخصیت اجتماعی، موقعیت ممتازتری نسبت به زنان شاهنامه دارند. این زنان، خود در عشق‌شان که همه به ازدواج منتهی می‌شود، پیشقدم هستند. عشق‌های همه پاک و به دور از هوس است و بیشتر به دلیل دلاوری و بی‌زاری از ستم و احساس تنفر نسبت به بیداد است تا زیبایی. در هر دو اثر، عاشق و معشوق فعال هستند و برخلاف داستان‌های عشقی دیگر، معشوق منفعل نیست. این ویژگی نشان‌دهنده اهمیت دادن خالقان اثر به نقش زن در ساختار اجتماعی است. در هر دو اثر، برخلاف منظومه‌های عاشقانه، خبری از هجران نیست و معمولاً دلدادگان به وصال یکدیگر می‌رسند.

تفاوت اساسی شاهنامه و داستان کوراورغلو این است که در شاهنامه، نقش زن در خانواده پررنگ‌تر از داستان کوراورغلو است و در داستان کوراورغلو اهمیت زن در ساختار اجتماعی، بیش از شاهنامه است. تفاوت دیگر عشق‌های شاهنامه با داستان کوراورغلو در این است که عشق‌های بزرگ شاهنامه به تولد فرزندی منجر می‌شوند؛ چنان‌که از عشق زال و رودابه، رستم متولد می‌شود، از عشق تهمینه و رستم، سهراب به دنیا می‌آید، و از عشق سیاوش و فرنگیس، کیخسرو، اما در داستان کوراورغلو بیشتر مجالس‌ها تنها به ازدواج ختم می‌شود و از تولد فرزند سخنی به میان نمی‌آید. فقط در مجلس دربند است که کوراورغلو از مؤمنه‌خانم، دختر پاشای دربند، صاحب فرزندی می‌گردد.

پی‌نوشت

(۱) تاریخ ملل ترک، یک تاریخ داستانی است. واقعیت این است که این تاریخ چنان پر از حادثه‌ها و ماجراهای داستانی است که زندگی این مردمان با قصه‌ها و افسانه‌ها عجین گشته است. حادثه‌های بزرگ همواره در حافظه ملت‌ها باقی می‌ماند. آنها این حادثه‌ها را در قالب داستان، سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند و به خاطر می‌سپارند. یکی از این حادثه‌های بزرگ تاریخی، جنگ‌های جلالی در ۴۵۱ ه است که در آناتولی به وقوع پیوسته است؛ به طوری که همواره در حافظه تاریخی توده مردم این کشور باقی مانده است. در چنین زمانی است که در منطقه‌ای به نام «بولوگرده»، کوراوغلو سرکردگی جریانی را به عهده می‌گیرد و در تاریخ و ادبیات جهان ظهور می‌کند. (ر.ک. اوزون ۱۳۸۸: ۵۱-۶۰)

(۲) درباره شخصیت کوراوغلو روایت‌ها مختلف است؛ بعضی او را جنگاور، بعضی او را عاشیق و صاحب شخصیتی رمانتیک و بعضی دیگر او را فقط شاعر می‌دانند و شخصیت کوراوغلوی جنگاور را از کوراوغلوی شاعر جدا می‌کنند؛ با این حال، هیچ سند قابل اثبات و محکمی در این زمینه که کوراوغلوی جنگاور غیر از کوراوغلوی شاعر است، ارائه نشده است. کوراوغلو به موازات جنگاوری‌ها و دلآوری‌های خود، استاد بی‌همتای ساز و آواز است و در بعضی از بخش‌های داستان با ساز خود، دشمنان را به مبارزه دعوت می‌کند.

(۳) صدرالمتألهین شیرازی می‌گوید که جمال دلارای محبوب حقیقی سبب محبت و عشق انسان به او می‌شود. (۱۹۸۱ق، ج ۲: ۷۷) از کلام او چنین برمی‌آید که عشق زاینده زیبایی است؛ یعنی وقتی انسان به کمالات معنوی و وجودی محبوب مجازی پی‌برد، براساس غریزه کمال‌دوستی نسبت به آن محبوب عشق و محبت پیدا می‌کند.

(۴) آذربایجانی‌ها پناهگاه کوراوغلو را چنلی‌بئل (کمره مه‌گرفته)، ترک‌ها چاملی‌بئل (کمره پوشیده از درختان کاج)، ازبک‌ها چامبیل، ترکمن‌ها چاندی بیل، و ساکنان حوضه توبول شمالی بئل می‌نامند. درباره موقعیت چنلی‌بئل ر.ک. رئیس‌نیا ۱۳۶۶: ۱۱۳-۱۱۶. درباره زادگاه کوراوغلو و تحقیقات مربوط به آن ر.ک. همان: ۱۰۶-۱۱۳.

(۵) اسامی قهرمانان داستان کوراوغلو بیشتر براساس صفات و خصوصیات آنها یا شغل پدرشان است؛ چون دمیرچی‌اوغلی، کانکان‌اوغلی، و توپ‌داغیدان.

(۶) معنای تحت‌اللفظی این واژه در زبان فارسی «دیوانه» است. «در ادبیات عرفانی، این واژه معنای عمیق‌تری نیز دارد؛ از قبیل مجنون، عاشیق، شیفته و رهاشده، حلول روح معشوق در کالبد عاشق. در داستان کورواغلو، این واژه به دلاورانی اطلاق می‌شود که هریک از آنها طی حوادثی، علیه خان‌ها و پاشاها و پادشاهان شورش می‌کنند و از شهر و روستا و ایل و تبار خویش کوچ می‌کنند و به کورواغلو می‌پیوندند و در چنلی‌بئل اقامت می‌گزینند. آنها تمامی قیود زندگی شهری را شکسته و رهاشده از ایل و تبار و خانواده خود، علیه ستم قیام می‌کنند.» (اوزون ۱۳۸۸: ۱۳)

(۷) در مجلس «آمدن محبوب‌خانم به چنلی‌بئل»، آمده است: محبوب‌خانم، دختر پاشای روم، به چنلی‌بئل پیغام می‌دهد که مرا سرّی است. باید به کورواغلو بگویم و چون به همراه دخترعمویش، شیرین‌خانم، و کنیزش، قراباش، بدانجا می‌پیوندد، کورواغلو از محبوب‌خانم می‌پرسد که کدامین سرّ را می‌خواستی با من در میان بگذاری؟ محبوب‌خانم سکوت می‌کند، اما شیرین‌خانم می‌گوید: اگر اجازه بفرمایی، من بگویم که چه سرّی است؟ کورواغلو اذن می‌دهد و شیرین‌خانم می‌گوید: سرّی که ما را به اینجا آورده، همان سرّی است که نگارخانم را از استانبول، تمللی‌خانم را از ارزروم، و خانم‌های دیگر را از وطن‌هایشان به اینجا آورده است. (یعنی ضدیت با ظلم و ستم خان‌ها و پاشا و عشق به آزادی و عدالت) (تهماسب ۱۳۸۸: ۱۶۳)

(۸) البته در روایت ازبکی، کورواغلو سه همسر به نام‌های یونوس‌پری، میثقال‌پری، و گول‌نازپری داشته است. بنابر این روایت، بنا به تحقیقات علمی، همسر اصلی کورواغلو یونوس‌پری بوده است و دیگر زنان او بعدها وارد داستان شده‌اند. (اوزون ۱۳۸۸: ۱۸۲)

کتابنامه

استاجی ابراهیم. ۱۳۹۱. «ساختار و ویژگی‌های داستان‌های عاشقانه - حماسی»، نشریه درّ دری. دوره ۱.

اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۶۳. *زندگی و مرگ پهلوانان*. چ ۴. تهران: یزدان.

_____ ۱۳۶۵. *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*. تهران: امیرکبیر.

افلاطون. ۱۳۶۲. *پنج رساله*. ترجمه محمود صناعتی. تهران: علمی و فرهنگی.

س ۱۱ - ش ۴۰ - پاییز ۹۴ - بررسی تطبیقی پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی ... / ۲۳۵

_____ ۱۳۸۰. دوره کامل آثار افلاطون. ترجمه حسن لطفی و رضا کاویانی. چ ۲. تهران: خوارزمی.

اوزون، انور. ۱۳۸۸. کوراوغلو در ادبیات ملل. ترجمه داریوش عاشوری. تبریز: ندای شمس.

تهماسب، محمدحسن. ۱۳۸۲. کوراوغلو. کؤچورن: م. کریمی. تهران: اندیشه نو.

حمیدیان، سعید. ۱۳۷۳. درآمدهای بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: مرکز.

دبیرسیاقی، محمد. ۱۳۶۵. فردوسی، زن و تراژدی. به کوشش ناصر حریری. مشهد: مشهد.

رسمی، عاتکه. ۱۳۹۲. «بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو»، دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه. دوره ۱. ش ۲.

_____ ۱۳۹۳. «بررسی ویژگی‌های رخس رستم و قیرات کوراوغلو»، همایش پیوندهای زبانی و ادبی. ترکیه.

رئیس‌نیا، رحیم. ۱۳۶۶. کوراوغلو در افسانه و تاریخ. تبریز: نیما.

رنجبر، احمد. ۱۳۶۹. جاذبه‌های فکری فردوسی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.

روح‌الامین، محمود. ۱۳۷۵. نموده‌های فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی. تهران: آگاه.

زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۱. نامورنامه (درباره فردوسی و شاهنامه). تهران: سخن.

صدرالمتألهین شیرازی، ۱۹۸۱ق. اسفار. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۶۹. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

عباسی، حجت و حسینعلی قبادی. ۱۳۸۹. «مقایسه جایگاه زن در شاهنامه فردوسی با ایلید و اودیسه هومر»، فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. ش ۱۹.

غنیمی، هلال. ۱۳۷۳. ادبیات تطبیقی. ترجمه و تحشیه و تعلیق از سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۶. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: کانون فردوسی وابسته به مرکز دائرةالمعارف اسلامی.

کفافی، عبدالسلام. ۱۳۸۲. ادبیات تطبیقی. ترجمه سیدحسین سیدی. مشهد: آستان قدس رضوی.

مینی، مجتبی. ۱۳۵۴. نامه تسرب به گشتسب. چ ۲. تهران: خوارزمی.

۲۳۳۶ / فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی _____ عاتکه رسمی - سکینه رسمی

یوسفی، حسین علی. ۱۳۷۳. «پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی»، کیهان فرهنگی.

ش ۱۱۲.

References

- 'Abbāsi, Hojjat and Hossein 'Ali Ghobādi. (2010/1389SH). Moghāyeseh jāyegāh-e zan dar sgāhnāme Ferdowsi bā Iliyād va Odiseh Homer. *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. No. 1.
- Dabir-siyāghī, Mohammad. (1986/1365SH). *Ferdowsi, zan va terāzhedi*. With the effort of Nāser Hariri. Nashr0e Mashhad.
- Eslāmi Nodoushan, Mohammad 'Ali. (1984/1363SH). *Zendegi-ye o marg-e pahlavānān dar Shāhnāme*. 4th ed. Tehran: Yazdān.
- (1986/1365SH). *Iran o jahān az negāh-e Shāhnāme*. 1st ed. Tehran: Amirkabir.
- Estāji, Ebrāhim. (2012/1391SH). "Sāktār o vizhegi-hā-ye dāstān-hā-ye 'āsheghāneh hāmāsi". *Nashriyeh dorr-e dari*. Period 1.
- Ferdowsi, Abolghāsem. (2007/1386SH). *Shāhnāme*. Ed. by Jalāl Khāleghi Motlagh. 1st ed. Tehran: The Great Islamic Encyclopedia Center.
- Ghanimi, Helāl. (1994/1373SH). *Adabiyāt-e tatbighi*. Translation and annotation by Seyyed Mortezā Āyat-ollāh-zādeh Shirāzi. Tehran: Amirkabir.
- Hamidiyān, Sa'eid. (1994/1373SH). *Darāmedi bar andisheh va honar-e Ferdowsi*. 1st ed. Tehran: Markaz.
- Kafāfi, 'Abd-ossalām. (2003/1382SH). *Adabiyā-e tatbighi (comparative literature)*. Tr. by Seyyed Hasan Seyyedi. 1st ed. Mashhad. Āstān-e Qhods-e Razavi.
- Minavi, Mojtabā. (1975/1354SH). *Nāme-ye Tansar be Goshtasb*. 2nd ed. Tehran: Khārazmi.
- Ozoun, Anvar. (2009/1388SH). *Koroqlou dar adabiyāt-e melal*. Tr. by Dāryoush Āshouri. Enteshārāt-e Nedā-ye Shams.
- Plato. (1983/1362SH). *Panj resāleh (The Dialogues of Plato)*. Tr. by Mahmoud Sanā'i. Markaz-e Enteshārāt-e 'Elmi va Farhangi Tehran.
- (2001/1380SH). *Doreh-ye kāmeh-e āsār-e Aflātoun*. Tr. by Hasan Lotfi and Rezā Kāviyāni. 2nd ed. Tehran: Khārazmi.
- Ranjbar, Ahmad. (1990/1369SH). *Jāzebeh-hā-ye fekri-ye Ferdowsi*. 2nd ed. Tehran: Amirkabir.
- Rasmi, 'Ātekeh. (2013/1392SH). Barresi-ye tatbighi-ye dāstān-hā-ye rostam va Koroghlo. *The Quarterly Journal of Cultuer and Popular Literature*. Period 1. No. 2.

----- (2014/1393SH). Barresi-ye vizhegi-hā-ye rakhsh-e Rostam va Ghirāt-e Koroqlou. *Hamāyesh-e peivand-hā-ye zabāni va adabi-ye Torkiyeh*.

Re'eis Niyā, Rahim. (1987/1366SH). *Koroqlou dar afsāneh va tārikh*. Tabriz: Enteshārāt-e Nimā.

References

Rouh-olamin, Mahmoud. (1996/1375SH). *Nemoud-hā-ye farhangi o ejtemā'i dar adabiyāt-e Fārsi*. 1st ed. Tehran: Āgāh.

Sadr-olmata'alehin Shirāzi. (1981/1360SH). *Asfār*. Beirut: Dār-ol-ehyā Torāb-ol'arabi.

Safā, Zabih-ollāh. (2005/1384SH). *Hamāseh-sarāei dar Iran*. Tehran: Amirkabir.

Tahmāsb, Mohammad Hasan. (2007/1386SH). *Koroqlou: Kochorn*. M. Karimi. Tehran: Enteshārāt-e Andishe Now.

----- (2008/1387SH). *Hamāseh Koroqlou*. Tr. by Vali Rāhi. Tabriz: Nashr-e akhtar.

Yousefī, Hossein 'Ali. (1994/1373SH). Peivand-e 'eshgh o hamaseh dar shāhnāme Ferdowsi. *Keyhān Farhangi*. No. 112.

Zarrinkoub, 'Abdol-hosseini. (2002/1381SH). *Nāmvarnāme*. Tehran: Sokhan.